

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف
واللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

فرمودند که موارد شک در دوران امر بین تعیین و تخییر سه قسم رئیسی دارد که گفتیم
چهار قسم است.

قسم اول؛ خودش دارای صوری بود. قسم اول جایی بود که تکلیفی می‌دانیم هست علی
الاجمال روی این دو امر یا این چند امر؛ اما نمی‌دانیم حالا به چه شکلی هست. خود این
گفتیم به سه قسم تقسیم می‌شود.

قسم اول همین بود که علی‌الاجمال می‌دانیم این دو واجب است یا این چند امر واجب
است اما نمی‌دانیم وجوبش تعیینی است، هر یک از این‌ها وجوب تعیینی دارد یا این که نه،
وجوبش تخییری است؟ خب در این صورت تارةً شخص قدرت بر انجام غیر از یکی ندارد.
یکی از این‌ها را قدرت دارد انجام بدهد، بقیه را قدرت ندارد. حالا اگر دوتا است یکی از
این دوتا را قدرت دارد. اگر چند تا است فقط به یکی‌اش قدرت دارد، به بقیه قدرت ندارد.
خب در این موارد روشن است که باید همان را که قدرت دارد انجام بدهد. برای این که یا
وجوبش تعیینی است؛ خب پس باید انجامش بدهد دیگه، اگر هم وجوب تخییری است بین
این و عدل‌های دیگر است؛ فرض این است که عدل‌های دیگر را نمی‌تواند انجام بدهد،
قدرت ندارد. پس متعین می‌شود در این، البته در این موارد عبارتی در السنه گفته
می‌شود که تعیینی می‌شود، این اشتباه است. تعیینی نمی‌شود، لا ینقلب تکلیف شارع از
آن که هست. این جا عقل است که می‌گوید خب، تو برای این که امثال کنی راهی جز این
نداری الان، عقل تعیین می‌کند که حالا در این جا تعبیر کردند به این که این یا وجوبش
تعیینی ذاتی است اگر شارع این جور قرار داده؛ یا تعیینی عرضی است که یعنی به خاطر
این وضعیتی که پیش آمده که الان من قدرت بر بقیه ندارم این متعین شده، باز باید توجه
بکنیم این تعیینی عرضی باز نه یعنی شرعی؛ یعنی عقلی. تارةً این جور و آخری نه، به هر
دو امکان انجام همه‌اش برایش هست. مثلاً در جایی که کسی افطار کرده باشد به مُحَرَّم،
در این جا حرف هست که آیا خصال کفاره‌ای که به گردنش هست جمع است یا این که
مخیر است؟ یعنی تعییناً هم این هم آن بر او واجب است یا این که نه، مخیر است یکی از
این‌ها را؟ این دوران امر بین تعیین و تخییر اثرش که ما بگوییم اشتغال است یا برائت
است؛ این در همین قسم ثانی یعنی فرضیه دوم که قدرت بر همه دارد ظاهر می‌شود و الا
در آن فرض اول که قدرت بر بقیه ندارد جز این، شما چه تعیینی بشوی چه تخییری
بشوی؛ هر چه بشوی وظیفه آن جا معلوم است، باید همین را انجام بدهد که الان قدرت بر
آن دارد. آن نزاع در آن جا اثرش ظاهر نمی‌شود در آن صورت، اثر در این صورت ظاهر
می‌شود که از انجام همه تمکن دارد. خب اگر وجوب این‌ها تعیینی است باید همه را انجام
بدهد و اگر وجوبش تخییری است می‌تواند اکتفا به یکی بکند. این جا است که اثر ظاهر
می‌شود. حالا در این صورت که اثر دارد؛ بین اعلام اختلاف است که این جا وظیفه چیست؟
بزرگانی از محققین مثل صاحب مصباح؛ این‌ها قائل هستند به برائت و می‌گویند به یکی
می‌شود اکتفا کرد و تبعه تلامذته، عده‌ای از تلامذه ایشان هم به همین...

اما محقق نائینی قدس سره قائل به اشتغال است. در این صورت قائل به اشتغال شده. حالا چون متن ما فعلاً مصباح الاصول است مقدم می‌داریم دلیل ایشان را بر...

استدلال مصباح الاصول این است که در این صورت خب هر عدلی که دست می‌گذاریم روی آن؛ شک داریم، مجهول است که این وجوب تعیینی دارد یا ندارد؟ ممکن است داشته باشد ممکن است نداشته باشد. فلذا از این‌ها برائت جاری می‌کنیم. از تعیینیت این، این که این وجوب تعیینی دارد برائت جاری می‌کنیم. از این که این هم وجوب تعیینی دارد برائت جاری می‌کنیم و این؛ ولی از جامع نمی‌توانیم برائت جاری بکنیم چون وجوب جامع قدر متیقن است، مسلّم است. پس او برائت ندارد ولی این تعیینی‌ها برائت دارند. «لأنّ تعلّق التکلیف بالجامع بینهما متیقّن، و تعلّقه بخصوص کلّ منهما مجهول مورد لجریان البراءة بلامانع». این استدلال مصباح الاصول.

این استدلال به ظاهرش عجیب است و مشتمل بر تناقض است. چون وقتی شما احتمال تعیینیت در هر کدام می‌دهید و می‌خواهید برائت از آن جاری بکنید این کیف یجتمع با این که جامع متیقن است و مسلّم امر به جامع خورده، تکلیف به جامع خورده، چون نظر شریف ایشان این است که در باب واجب تخییری جامع واجب است. کیف یجتمع این دوتا مطلب؟ که من احتمال می‌دهم تکلیف مال این تعیینی باشد، مال این تعیینی باشد که اگر این جوری باشد جامع دیگر واجب نیست دیگه، آن وقت بگویم قدر متیقن، متیقن است این که جامع، تکلیف بر جامع خورده. نه، متیقن در صورتی است که علی کل حال بدانیم جامع واجب است هر جوری باشد؛ اما بعد از این که داریم احتمال می‌دهیم که نه، لعلّ این علی التعیین واجب است. این علی التعیین و بخصوصه واجب است و جامع بینهما واجب نیست. تکلیف به او نخوره؛ به علی خصوص این و علی خصوص این خورده، این جا دیگه جامع که نمی‌شود بگویم که، مسلّم است، قدر مسلّم است، قدر جامع...، مگر این که توجیهی بکنیم حالا بعد حالا بگویم ببینیم که... و الا ظاهر این مطلب.

س: جامع اchedهما لا بعین است دیگه، جامع اchedهما لا بعینه است

ج: متعلّق تکلیف اصلاً جامع نیست

س: نه، بر مبنای آقای خوئی که می‌گویید

ج: نیست

س: وجوه واجب تخییری باchedهما ...

ج: خب نمی‌دانیم تخییری که هست، احتمال می‌دهیم تعیین را

س: دوران است دیگه، دوران است بین تخییر که اchedمایی باشد

ج: اصلاً آن متیقن که نیست؛ آن هم محتمل است نه این که متیقن است

س: ها! حالا، حالا، می‌فرمایید که پس چه طور اchedمایی با خصوص جمع می‌شود؟ ایشان این جور می‌تواند بگوید. می‌تواند بگوید که حتی اگر خصوص واجب باشد، اگر اchedهما واجب باشد خودش

ج: خب معلوم است. این که روشن است.

س: این که معلوم است. این که هیچی

ج: یحتمل است نه متیقن است.

س: عرض می‌کنم. اما اگر خصوص واجب باشد باز هم عنوان کلی اchedما یصدق علی خصوص یک ...

ج: بابا! تکلیف که دیگه به اchedما نیست. فرض این است که دو احتمال ما می‌دهیم. شکّ مان اصلاً این جوری است که آیا تعینی است؟ یعنی این علی التّعیین واجب است. الان شما می‌توانید بگویید که جامع بین صوم و صلاة واجب است؟ صلاة برای خودش واجب است، صوم هم برای خودش واجب است. علی الخصوص که جامع بین این‌ها دیگه تکلیف رویش نرفته که.

س: ما توی خصال کفارات می‌گوییم می‌دانیم علم اجمالی داریم یکی از این دوتا یا سه تا واجب است. یکی از سه تا اchedمای ...

ج: نه، اگر شکّ داری نه، اگر شکّ داری که

س: ما توی خصال کفارات می‌گوییم ... یا نه؟

ج: آقای عزیز! اگر شکّ داری شارع فرموده است؛ أطعم ستین مسکیناً؛ خودش را علی التّعیین واجب کرده، در کنار آن یک وجوب دیگری هم فرموده؛ أعتق رقبةً، آن هم یک تکلیف آخری است ربطی به آن ندارد. بعد یکی دیگر هم فرموده مثلاً، (خصال دیگر چه؟) عتق، صوم، بله، مثلاً صم ستین یوما. حرف این است که آیا ما این‌جا سه تا تکلیف منحاز مستقل جدا داریم یا نه؟ وجوب تخییری داریم؟ که طبق نظر ایشان اگر وجوب تخییری باشد یعنی جامع بین این‌ها را، حالا یا جامع انتزاعی مثل احد هذا، هؤلاء، نمی‌دانم، یا این که جامع حقیقی. بالاخره

س: حالا اشکال شما این است دیگه

ج: حالا اشکال این است که شما که می‌فرمایید این که تکلیف خورده است به جامع در این صورت متیقن است، ما می‌گوییم این تناقض است. یعنی چه در ...

س: خب تناقض نیست، عرض می‌کنم چرا تناقض نیست. به خاطر این؛ ببینید؛ اگر

ج: شما اگر این جور بگویید باید بگوییم که ادعای نیوّت بکنید و این را دلیلش قرار دهید باید بپذیریم.

س: اجازه بدهید عرض کنم دیگه؛ ببینید؛ این الان اشکالش کجا است؟ اگر واجب روی مفهوم انتزاعی واجب تخییری که احد هؤلاء باشد، اگر آن باشد در این حالت که قطعاً مشخص است که واجب رفته روی چی؟ روی کلی.

ج: بله

س: اشکال شما این است؛ می‌فرمایید اگر یک طرف علم اجمالی ما خصوص تعلّق تکلیف به اchedمای معین است نه اchedمای لامعین، اchedمای لامعین یعنی کلی، اchedمای معین

یعنی خصوص مثلاً خصال، خصوص عتق رقبه، درست است؟

ج: یعنی وجوب تعیینی دارد، این وجوب تعیینی دارد، این وجوب تعیینی دارد، این جا آن جامع می شود قدر متیقن؟ محتمل است. محتمل است. محتمل است جامع باشد محتمل است که این باشد و این باشد و این باشد

س: عرض این است، عرض این است. آقای خوئی توی یکی از أجوبه اش به آقای نائینی همین را می گوید. ایشان می گوید چه خصوص احدهمای معین باشد؛ یعنی تعینیت باشد چه احدهمای لامعینی که تخییریت عقلیه انتزاعیه باشد در هر دو حالت علم دارید که پس احدهما واجب است. به چه معنا؟ اشکال نکنید. اگر خصوص تعینیت واجب باشد که احدهما واجب نیست که، خصوص احدهمای معین واجب است. جواب این است. احدهمایی که علم اجمالی به آن داریم اعم از لا علی التعین

س: بابا می گوید که متعلق تکلیف است؛ یعنی همان مبنای شان در واجب تخییری

س: منظورشان قدر مشترک است

س: احسن! یعنی قدر مشترک ... علم جامع ما است احدهمای اعم... از معین است یا اگر خصوص تکلیف به عتق رقبه باشد که معین است یا احدهمای لامعین است که اگر واجب تخییری باشد. این حرف عین فرمایش آقای خوئی است که می گوید چه واجب تخییریت باشد چه تعینیت باشد احدهما را که شما نمی گذاری ...

ج: نه،

س: حاج آقا، توی آن لحاظ خودتان چه می فرمودید؟

ج: تکلیف به احدهما نمی خورد. نه، تکلیف به احدهما که نمی خورد.

س: اگر تعیینی باشد آن عنوان کلی آیا می توانیم بگوییم واجب است؟ همان بیانی که ...

ج: نخیر؛ نمی توانیم بگوییم

س: احدهما

س: نه، آن کلی خواسته ... پس کلی را خواسته دیگه

ج: نخواسته آقای عزیز!

س: چرا نخواسته؟

ج: فرض این است. فارق بین واجب تعیینی و تخییری این است در نظر ایشان که در واجب تخییری

س: ما یک چیز دیگر ما داریم عرض می کنیم حاج آقا، مراد ایشان ما می خواهیم تأیید بکنیم فرمایش ایشان را، مراد ایشان این است که بله، اگر تخییری باشد که صاف است. اگر هم تعیینی باشد آن تعیینی آیا ینحل به یک کلی؟

ج: نخیر؛ لاینحل

س: چرا؟

ج: لاینحل

س: بابا به هر حال کلی که بعداً ...

ج: هیچ کلی واجب نمی‌شود. هر کدام جدا جدا بخصوصه واجب است. پس اگر این جوری است واجب تخییری و تعینی و فرقی با هم نمی‌کنند.

س: چرا فرقی این است

س: چرا فرق می‌کند، فرق می‌کند. فرقی این است که

س: فرقی توی لا علی التعین و تعین است نه احدهما

ج: ای آقا! چه حرف‌هایی.

س: نه در احدهما

ج: خیلی خب حالا، دیگه کافی است.

س: الان شک جامع بین صوم و صلاة هم می‌توانید ... جامع پیدا بکنید بگویند واجب است. اگر پیدا بکنید می‌توانید بگویند واجب است

ج: خیلی خب؛ آن‌ها که انتزاع شما می‌کنید. نه این که تشریع این جوری شده، تشریع که این جور نکرده شارع، شما می‌گویید یکی از این‌ها را، احدهما هم تازه نباید بگویند آن‌جا

س: بگویم کلی از ما خواسته، اشکالی دارد؟

ج: بله

س: چه اشکالی دارد؟

ج: نخواسته، نخواسته

س: !!

س: وقتی جامع بین ...

ج: تکلیف را روی کلی نبرده

س: نبرده باشد ولی از ما خواسته

ج: پس تکلیف متعلق به آن نیست.

س: نه، این‌طور نیست

ج: ! یعنی چه؟ آن تکلیف را متعلق به آن نکرده، گفته صم. آن جا گفته صلّ، آن جا گفته زکّ، آن جا گفته خمس،

س: آیا جامع دارد یا ندارد؟

ج: داشته باشد یا نداشته باشد. بابا نبرده

س: مطلوب مولا است آن جامع، داشته باشد

ج: نیست، نیست، نیست آقا، تکالیف متعدد است.

س: باشد، اگر جامع نبود

ج: آقا بس است دیگر، آقا کافی است.

س: حاج آقا، تصویر از احدهمای شما تصویر احدهمای تردیدی ... است. تصویری که ایشان می‌کند تردیدی ... نیست

ج: بله، این درست نیست. خب، بیان دوم:

بیان دوم از شیخنا الاستاد قدس سره در دروس فی علم الاصول است که لعلّ ایشان در نظر شریفش این اشکال به این بیان محقق خوئی آمده؛ چون معمولاً ایشان حالا آن موقع که دور اول اصول قم‌شان بود که تقریباً عین مصباح الاصول ایشان می‌فرمودند، عین آن الا نادراً، حالا بعدها البته یک قدری که این‌جا بالاخره هی به ایشان گفته شد، می‌گفتند و این‌ها؛ کتاب‌های دیگر را هم مطالعه می‌کردند؛ خیلی جاها عوض شده، ایشان جور دیگر تقریب کردند که آن تقریب احسن است از این تقریب است، ایشان می‌گویند بله، ما احتمال می‌دهیم این واجب باشد، احتمال می‌دهیم آن واجب باشد، احتمال می‌دهیم آن واجب باشد، احتمال هم می‌دهیم جامع بینهما واجب باشد. براساس آن‌چه که ما در تصویر واجب تخییری قائل هستیم که استاد هم همین جور قائل است. منتها ما از وجوب تعیینی هر یک از عدل‌ها برائت جاری می‌کنیم و این برائت لایعارض با جریان برائت از جامع، یعنی جامع هم مشکوک است ولی برائت نمی‌توانیم از آن جاری بکنیم. از این مشکوک برائت جاری می‌کنیم؛ این عدل، از این عدل برائت جاری می‌کنیم اما از احتمال این‌که شاید جامع واجب باشد که اگر وجوب تخییری باشد از این نمی‌توانیم برائت جاری کنیم. نه این‌که قدر متیقن است. محتمل جامع واجب باشد اما نمی‌توانیم از آن برائت جاری کنیم. چرا حالا؟ فرموده برای این‌که اگر درواقع جامع واجب باشد و من الان شک دارم. رفع آن وجوب در مقام ظاهر به حدیث رفع و امثال ذلک خلاف منّت است. چون وجوب جامع به معنای سعه است. خواستم آن را می‌آورم، خواستم این را می‌آورم. اما رفع وجوب از این متعیناً و از آن متعیناً موافق با منّت است، مناسب با منّت است. چون وجوب تعیینی ضیق می‌آورد برای من، باید حتماً انجامش بدهی، بنابراین برائت شرعیه در هر یک از عدل‌ها جاری می‌شود به عنوان وجوب تعیینی، ولی دیگر در جامع جاری نمی‌شود. پس من برای ترک جامع دیگر مؤمن ندارم چون برائت ندارد. ولی برای ترک خصوص این برائت دارم، ترک خصوص این برائت دارم. ولی برای ترک جامع مؤمن ندارم فلذا است که خب وقتی از آن مؤمن نداشتیم حالا عقلم هم می‌گوید خب، پس باید بروی یکی این‌ها را انجام بدهی دیگه، این بیان ایشان است. فرموده است که «لأنّ رفع التکلیف عن الجامع ظاهراً علی تقدیر تعلقه به (یعنی تعلق تکلیف) به واقعاً خلاف المنه، بخلاف رفعه ظاهراً إذا تعلق

بخصوص أحدهما فإن في الوجوب التعييني ضيقاً على المكلف فيناسب الامتنان رفعه»،
امتنان مناسب با رفع او بود، دروس فی علم الاصول، جلد 5 صفحه 12.

س: آن بیان را اشکال کرده، این بیان را آورده؟

ج: نه، نه، اشکال نکرده ایشان، حرف آقا را خلاصه متعرض نشده ولی خودش این جوری
تقریر کرده، فلذا لعلّ در آن بیان اشکال دیده.

س: این جوری می شود برائت به آن بیان جاری کرد؟

ج: آقای خوئی از این بابا که می فرماید قدر مسلّم است. دیگر برائت ندارد. یعنی قدر
متیقن است، معلوم است، مشکوک نیست.

س: یعنی شما می فرمایید که که قدر متیقن نیست می شود برائت جاری کرد؟

ج: بله؟

س: شما می فرمایید قدر متیقن نیست دیگه آن

ج: نه، می گویم

س: نه، بیان آقای خوئی را می گوید

ج: بیان آقای خوئی این است که در این برائت جاری می شود، در این برائت جاری
می شود، البته

س: اما جامع چون قدر یقینی است برائت جاری نمی شود

ج: برائت جاری نمی شود

س: شما می گوید برائت ممکن است جاری بشود؟

ج: نه، من نمی گویم. می گویم، می گویم این بیان غلط است که بگویی قدر متیقن است

س: نه، از این حیثیت منظورم هست ها! نه از ...

ج: بله، از این حیث، این حیث غلط است که بگوییم چون علم به آن داریم برائت جاری
نمی شود

س: یعنی لولا حیثیات آخر از این حیث می شد برائت جاری بکنی

ج: از کدام حیث؟

س: همین حیث که آقای خوئی دارد می گوید.

ج: نه دیگه.

س: اجازه بفرمایید. آقا! یک لحظه، آقای خوئی مگر نمی گوید چون قدر مسلم... است

نمی‌شود برائت جاری کرد؟

ج: بله دیگه، علم دارد. مشکوک نیست. مشکوک نیست

س: حد وسطش همین است دیگه، حد وسطش همین است که مشکوک نیست، درست است؟

ج: بله

س: شما می‌خواهید بفرمایید این حد وسط را لولا حیثیات آخر را ما قبول نداریم.

ج: حد وسط که مشکوک نیست؟

س: حد وسط آقای خوئی دیگه

ج: حد وسطش چیه؟

س: همان که مشکوک نیست دیگه.

ج: نه، قبول داریم مشکوک است. آقای خوئی می‌گوید مشکوک نیست

س: من هم همین را دارم می‌گویم. می‌گویم مشکوک نیست... شما قبول ندارید دیگه

ج: بله، مشکوک، این که بگویید مشکوک نیست؛ قبول ندارد. می‌گوییم مشکوک است

س: خیلی عجیب است! یعنی لولا حیثیات دیگر بود ... آقای خوئی نمی‌توانست جواب دهد

ج: یعنی چه؟ نمی‌فهمم.

س: همین دیگه، شما همین را دارید می‌فرمایید دیگه، می‌گویید اگر بیانات دیگر را بگذاریم کنار؛ این فرمایش آقای خوئی که می‌فرماید در جامع برائت جاری نکنید.

ج: چرا؟

س: به خاطر آن که جامع یقینی است. این را قبول ندارید شما

ج: نه، قبول نداریم، مگر نمی‌گوییم جامع یقینی است؟ جامع هم مشکوک است. یعنی ما سه تا شک داریم. این وجوب تعیینی دارد یا نه؟ این وجوب تعیینی دارد یا نه؟ جامع وجوب دارد؟ تکلیف شارع روی جامع رفته است یا نه؟

س: ولو انتزاعی باشد مشکوک است

ج: بله، یعنی انتزاعی به چه معنا؟ آخه وجوب انتزاعی که مال شارع نیست، عقل من است که یک چیز را دارد انتزاع می‌کند، ما می‌خواهیم جعل شارع را ببینیم. جعل شارع روی این معین، جعل شارع روی این معین، یا نه روی این نه روی این، هیچکدام جعل معین ندارد؛ روی جامع برده

س: همه را متوجه هستیم این‌ها را ولی به هر حال یقین درست می‌کند، فرمایش آقای

خوئی به نظرم آن... درست می‌کند

ج: اصلاً درست نمی‌کند. تکلیف شارع علی تقدیر...، آخه شکّ ما اصلاً این است. اصلاً دوران است. اصلاً شکّ مان این است که شارع این‌جا تخییر است؟ یعنی برده روی جامع؟ یا نه، برده روی جامع، تخییر نیست، آورده روی این یا آورده روی این، اصلاً شکّ مان این است. وقتی شکّ مان این است شما می‌فرمایید آن مسلّم است؟ اصلاً شکّ مان این است فلذا است که شیخنا الاستاد این‌جا دقق النظر، فرموده بله، ما همه‌ی این‌ها مشکوک است برائ مان، هم این است مشکوک است هم آن است مشکوک است هم جامع مشکوک است. منتها برائت در جامعه جاری نمی‌شود چون خلاف مِتّ است. نه چون مسلّم قطعی است. اما از این برائت جاری می‌شود، از آن برائت جاری می‌شود.

س: تعبیر دراسات آقای خوئی یک تعبیر دیگر آوردند

ج: حالا من دراسات را ندیدم.

س: که نزدیک همان بیان آقای تبریزی... است. عرض کنم؟

ج: بفرمایید

س: می‌فرمایند که...

ج: حالا ایشان، این‌که مال بعد است مصباح الاصول ظاهراً

س: نه، حاج آقا، عین همین حرف‌ها را زده ایشان، ایشان از اول اقل و اکثر شما دارید مصباح را می‌گویید من از روی دراسات می‌خوانم. دقیقاً مثل دراسات است.

ج: کی؟

س: این‌جا هم، می‌گویم مصباح و دراسات توی تبیین آقای خوئی عین هم است. دقیقاً مثل هم است. آقای خوئی ... دقیقاً مثل هم گفته ایشان ولی تعبیر این‌جا این‌جور است. «و اما الجامع بینهما فاستحقاق العقاب علی ترکه معلوم، و لا معنی معه للرجوع إلی البراءة».

ج: این بله، این بیان باز، این غیر....

س: قدر متیقن را بیان نکرده

ج: نه، نه، نه، این درست است. این بیان آخری است باز باید گفت. یعنی این جامع را بخواهی ترک کنی که ترک جامع به چه می‌شود؟

س: ما هم منظورمان همین است. به نظرمان مراد آقای خوئی توی آن‌جا هم همین است.

ج: نه آقا عزیز! «لأنّ تعلّق التکلیف»

س: باشد، این تأویل... را باید درست کرد دیگه، و الا آن روی اشکال شما خیلی واضح ...، به این واضحی که ...

ج: خیلی عجیب است! خیلی عجیب است! خیلی عجیب است! «لأنَّ تَعْلُقَ التَّكْلِيفِ بِالْجَامِعِ بَيْنَهُمَا» فرموده.

خب، اما فرمایش شیخنا الاستاد...

س: البته حاج آقا، یک چیزی عرض کنم ها! این که شیخ دارد می‌خواند می‌گوید این توی برائت عقلیه است. می‌گوید «و ان أريد به البراءة عقلية» قبح عقاب و مؤاخذه ... بعد می‌گوید «و ان أريد به البراءة الشرعية» شما هم حرفتان این است، این جا است «فالتكليف بالجامع معلوم على الفرض»، این جا همین حرف را می‌زند

ج: آهان! ببینید؛ بله

س: بعدش حالا می‌آید می‌گوید که «كما ان تعلقه

ج: چون ایشان در رفع ما لایعلمون نمی‌گوید عقاب برداشته شده. پس بنابراین آن جا هم یک اشکال به آن هست.

و اما فرمایش استاد که ایشان می‌فرمایند که این خلاف مَنّت است، چرا خلاف مَنّت است؟ خلاف مَنّت بودن در صورتی این جا درست بود که اصل مثبت را قبول کنیم. یعنی اگر برائت از جامع مستلزم این باشد که من باید این را متعیناً انجام بدهم یا این را متعیناً انجام بدهم، لازمی آن اگر این باشد خلاف منت است. شما می‌روی جامع را برمی‌داری من را ملزم می‌کنی این را انجام بدهم متعیناً، این را انجام بدهم متعیناً، این خلاف مَنّت است. اما خود تکلیف بر جامع برداشتن آن که مَنّت است بالاخره تکلیف است.

س: حاج آقا بحث سر این است که ما نمی‌دانیم تکلیفی که برده است بین اقل و اکثر دائر است آیا آن تکلیف برده است به خصوص احد اطراف تا یتنزع منه التعینیه و مراد ما از اجرای برائت در ناحیه‌ی تعینیت یعنی این، یک خرده آن امر ما امر خصوصی باشد که انتزاع تعینیت داشته باشد یا نه امر ما به خصوص نخورد بلکه امر با به یک مفهوم جامعی بخورد که یتنزع منه التعینیه، پس بنابراین خود تعیین و تخیر در لسان نیست، تخیریت و تعیینیت حکم عقل است، انتزاع عقل است. اگر ایشان هم دارد بحث می‌کند ایشان قشنگ می‌گوید که می‌گوید الرجاء الی اجراء البراءة بالاطلاق، یعنی ما اطلاق را بعداً از آن تخیریت انتزاع می‌کنیم، چون تعیین و تخیر حکم عقل است ...

ج: تخیر و تعیین حکم عقل است؟

س: بله

ج: نخیر

س: تخیر و تعیین حکم عقل است ..

ج: نیست، بابا این چه حرفی است؟

س: تعیین و تخیریت چی هست؟ تعیین و تخیریت حکم چی هست؟

ج: تعیینی است یعنی ...

س: تعیینیت یعنی این، یعنی این که آیا من یک امری دارم در خصوص اطعم ستین مسکیناً یا نه دو تا امر دارم که وقتی دوتا امر داشتم یتنزع منه که می توانی این را انجام بدهی، می توانی این را انجام بدهی ...

ج: نه، دوتا امر دارم لا یتنزع. یعنی چی؟

س: تخییر شرعی مراد است دیگر.

ج: نه آقای عزیز

س: آقا یک سؤال از شما دارم، تعیینیت و تخییریت چی هست؟

ج: تعیینیت برمی گردد یعنی این جا نمی دانیم، دوتا تکلیف جدای از هم به گردن من گذاشته، یعنی مثل این که گفته صلّ، یک جا هم گفته صُم، این جا هم یک چیز فرموده اطعم ستین مسکینا کاری به چیز دیگر ندارد، این را باید انجام بدهد. اعتق رقبة این هم گردن من گذاشته کاری به آن ندارد، این هم یک تکلیف دیگر. می گوید اگر آمدی روزه ای را افطار کردی با امر مُحَرَّم، من دوتا تکلیف تعیینی به گردنت دارم، بهم ربطی ندارد، این تکلیف آن تکلیف به گردنت دارم. این یکی. آیا این جور است یا نه تخییر است این جا؟ حالا کُلّ تخییرش را معنا بکند، این ها تخییر این بزرگان، تخییر را چه جور معنا می کنند؟ می گویند یعنی من تکلیف را روی خصوصیت نبردم، روی این خصوصیت نبردم، روی جامع بردم. گفتم جامع را می خواهم.

س: ببینید حاج آقا توی دراسات که این جوری است، ایشان می آید اول هم تخییر شرعی را بحث می کند هم تخییر عقلی را بحث می کند، یعنی هم می گوید آن وقتی که تخییر عقلی است به این معنا که یک مفهوم کلی مثل حیوان ما داریم ...

ج: نه همیشه خلط نکنید، ببینید ما این جا توی مصباح بله ...

س: دراسات که این را می گوید، می گوید هردو را بحث می کند ...

ج: می دانم ببینید نه ...

س: ...

ج: گذشت این مبحث، آن جا مثل آقای صدر هم این جا این مباحث را این جوری مطرح نکرده به شکل دراسات مطرح کرده. ما این بحث را تمام کردیم که گاهی ممکن است جامع واجب باشد یعنی نوع واجب باشد گاهی صنف، گاهی جنس واجب باشد گاهی نوع که آن جاها می شود چی؟ می شود تخییر. توی آن منهج که آن جا مطرح کردند این بحث این جا و آن جا را مخلوط کردند گفتند گاهی تخییر عقلی است، تخییر عقلی در کجاها هست؟ مثل این که ما احتمال می دهیم که آیا امر مولا رفته روی جنس یا رفته روی نوع؟ رفته روی نوع یا رفته روی صنف ...

س: بله دقیقاً دراسات می گوید ...

ج: این بله این را آقای صدر هم همین را معنا کرده که این جداست. یکی این بحث ما هست الان که این جا توی مصباح الاصول آن ها را جدا کرد، آن ها را قبلاً بحث کرد آن ها

تمام شد. ترتیبی که توی مصباح الاصول داده این‌ها را از هم جدا کردند، آن‌ها این‌ها را مخلوطاً بحث کردند فلذا اسم هردو را برده آن‌جا و کار مصباح الاصول بهتر است که این‌ها را جدا کرده. یعنی اجزاء تحلیلیه درحقیقت آن‌ها را جدا، اجزاء تحلیلیه را به سه قسم تقسیم کرد، آن بحثش تمام شد.

س: و به هر حال تخییر بین خصال کفاره شرعی است، این‌که دیگر واضح است ...

ج: بله آن تمام شد، این‌جا در تقسیم آخری است، مطلب آخری است حالا دارد می‌فرماید در تعیین و تخییر شرعی این‌جا مقصود است، چون آن‌جا هم تعیین و تخییر است دیگر. آن‌جا اگر مثلاً گفته که حیوان واجب است، نمی‌دانم گفت به من اذبح حیواناً یا گفت اذبح البقر؟ آن‌جا هم به یک معنا دوران بین تعیین و تخییر عقلی می‌شود، اگر گفتی اسم حیواناً تخییر عقلی من دارم که بقر را یا بقیه‌ی حیوانات دیگر. اما اگر گفته اذبح البقر من دیگر تخییر ندارم نسبت به حیوانات دیگر، اگر چه نسبت به افراد بقر تخییر دارم باز عقلاً. یک وقت این جور است که این را همینی است که قبلاً بحثش کردیم که در مصباح الاصول این‌ها را جدا کرده. شهید صدر هم در حلقات و در بحوث همین جور بحث کردند، یعنی یک تخییر عقلی را آوردند که این همین بحث‌ها هست که اگر شما مطالب آن‌ها را بخوانید در آن بحثی که در مصباح الاصول گذشت ببینید باید به این‌جا بحث و حلقات مراجعه بکنید.

س: آخر متن عنوان دوران بین تعیین و تخییر ...

ج: دوران تعیین و تخییر شرعی، ببینید آن‌جا شرعی نیست آن‌جا تخییر ما شرعی که نیست، آن‌جا اگر گفته اذبح الحيوان، تخییر من بین افرادش عقلی است درست؟ دوران امر بین تخییر شرعی می‌شود، تخییر عقلی و تعیین؛ اما این‌جا الان ما بحث‌مان سر چی هست؟ تعیین و تخییر شرعی است، یعنی نمی‌دانیم شارع چه جوری حکم را جعل کرده است؟ فلذا منهج مصباح الاصول بهتر از آن منهج آن‌ها هست که این‌ها را، آقای نائینی هم این‌ها را تقریباً یک جوری مخلوطی بحث کرده ولی مصباح الاصول این‌ها را الان دسته‌بندی کرده، جدا کرده بهتر است.

س: اشکال آقای تبریزی الان شما برگردیم به بحث خودمان می‌فرمایید که ایشان دارد می‌گوید که خلاف منت است ولی ما فی‌الجمله یک یسری باید فرض کنیم برای این غیر از آن لازم‌هاش، این را می‌خواهید بفرمایید؟ یعنی این‌که لازم‌هاش را هم در نظر بگیریم شما می‌فرمایید منت هست درست است؟

ج: بله

س: یعنی درواقع با اجرای این یک یسری حاصل می‌شود؟

ج: آره، یعنی من نمی‌دانم الان شک ...

س: این یسر چی هست دقیقاً؟

ج: نه من الان شک، که جامع واجب نباشد..

س: نه نه یسر آن عملاً چی هست؟ اگر این برائت جاری نمی‌شود...

ج: وقتی نباشد من اصلاً تکلیف ندارم دیگر. اگر روی جامع حرفی نرفته دیگر چی را من،

فردی را برای چی بروم انجام بدهم؟ جامع واجب نیست.

س: چون لازمه اش قرار نیست حجت باشد

ج: بله، پس شما باید بگویید، یعنی ایشان می‌خواهد بفرماید که ما تعارض ندارند برائت‌های ما، برائت از این تعیین جاری می‌کنیم، از این، چون این‌ها ضیق دارد، اما از جامع خب خلاف منت است. سؤال می‌کنیم چرا شما می‌فرمایید رفع ظاهری از جامع خلاف امتنان است؟

س: به خاطر آن لازمه ..

ج: به خاطر لازمه است، مگر برائت لازمه اثبات می‌کند؟ مثبتات اصول است دیگر. اما من حیث هو که یک تکلیفی است خب بله، اگر شارع، من الان شک می‌کنم، ما خیلی کلی‌ها را شک می‌کنیم واجب است یا واجب نیست خب برائت از آن جاری می‌کنیم دیگر. مثلاً نمی‌دانیم استهلال واجب است یا نه؟ خب استهلال انواع و اقسامی دارد، انواعی دارد. خب شک داری استهلال واجب است الان برائت جاری می‌کنی. این‌جا هم نمی‌دانیم جامع بین این خصال واجب است یا نه؟ خب برائت جاری کن. پس بنابراین این‌جا سه تا برائت با همدیگر تعارض می‌کنند، حالا ببینیم تعارض می‌کنند یا نه از راه دیگر. ایشان خواسته بفرماید تعارض نمی‌کنند، آقای خوئی خواسته بگوید تعارض نمی‌کنند چون جامع مسلّم حکم دارد. آقای تبریزی می‌خواهد بفرماید تعارض نمی‌کنند چون ولو مشکوک است اما خلاف منت جریان برائت در جامع است.

راه سوم، بیان سوم بیان آراؤنا فی الاصول است، فی اصول الفقه. بله آقا؟

س: ... استصحاب نمی‌توانیم بکنیم؟

ج: استصحاب؟

س: بگوییم ما که حرفیاً نمی‌خواهیم برائت را جاری کنیم، می‌خواهیم بگوییم ترخیص داریم در این طرف یا نه؟ حالا فوقش می‌گوییم برائت جاری می‌شود، خب استصحاب عدم تعلق جعل، این طرف، آن دوتا طرف برائت جاری می‌شود آن طرف هم استصحاب جاری می‌شود.

ج: خب استصحاب چی جاری می‌شود؟

س: استصحاب عدم تعلق جعل ...

ج: خب همه اش را بگو عدم تعلق جعل. سه تا استصحاب عدم تعلق جعل بگو، نه به این جهت تعلق دارد، نه به آن تعلق دارد، نه به آن جامع تعلق گرفته ...

س: نه ایشان می‌خواست بگوید اصول مرخصه ...

ج: حالا می‌آید بحث استصحاب بعداً خواهد آمد، چون حالا یکی از اشکالات این‌جا همین حالا بحث استصحاب می‌آید، بحث اشتغال یقینی یقتضی البرائة الیقینیه می‌آید، این‌ها می‌آید ...

س: استصحاب بگویم تعارض برطرف می‌شود؟

ج: نه.

س: نه، آخر ما می‌خواهیم بگویم چون اصول مرخصه تعارض ندارند پس علم اجمالی ...

ج: نه ما چنین نگفتیم ...

س: نه می‌خواهم بگویم می‌فرمایند منجز نیست دیگر ...

ج: کی می‌خواهد بگوید؟

س: آن‌هایی که قائل به برائت هستند دیگر، می‌خواهند بگویند این‌جا علم اجمالی ما منجز نیست، چرا؟ چون یک طرف اصل مرخص جاری می‌شود یک طرف جاری نمی‌شود. ما می‌گوییم چرا شما اصل مرخص را فقط بردید روی برائت؟ برائت یکی از اصول مرخصه ...

ج: بله استصحاب هم گفتی عیب ندارد ...

س: خب استصحاب آن ...

ج: چون این‌ها نه، این‌ها چیز است علتش این است که شبهه‌ی حکمیه است، این‌هایی که برائت، استصحاب را در شبهات حکمیه جاری نمی‌دانند کار خوبی کردند اسم استصحاب نبردند.

س: آقای تبریزی این‌جوری نیست، آقای خوئی ...

ج: نه آقای تبریزی هم استصحاب عدم جعل را جاری می‌دانند نه استصحاب عدم مجعول.

س: خب ما این‌جا می‌رسید ...

ج: خب اشکال ندارد حالا شما استصحاب جاری کن، اگر می‌توانی اشکالی ندارد فلذا ...

س: ... تعارض می‌کنند؟

ج: نه، چرا تعارض می‌کنند؟ تعارض نمی‌کنند دیگر، چون استصحاب عدم جعل درحقیقت استصحاب عدم جعل جامع را

س: ...

ج: توضیح ذلک؛ ببینید اگر بگویم که استصحاب منتهی نیست، خب استصحاب‌ها هر سه تا استصحاب‌ها جاری می‌شوند تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند و چون استصحاب رتبه‌اش مقدم بر برائت است پس نوبت به برائت می‌رسد، برائت را که حساب می‌کنیم توی جامع جاری نمی‌شود توی این دوتا جاری می‌شود. علاوه بر این که این بزرگان ممکن است کسانی باشند بگویند جاهایی که مجرای برائت است استصحاب جاری نمی‌شود به قرینه‌ی این که اگر در مجاری برائت بخواهد استصحاب جاری باشد لغویت استصحاب گفتند لازم می‌آید و برائت لازم می‌آید.

س: اگر امتثالی باشد که داستان همان است.

ج: بله.

س: یک عبارت فکر کنم آقای تبریزی دارند و لا مجال للقول ...

ج: حالا آن بعداً می‌آید آن که ربطی ندارد دیگر، آن حالا یک ان‌فلت دیگر، حرف آخری است و اشکال آخری است که باید مطرح کنیم جواب بدهیم. الان آن ربطی به این ندارد آن یک دلیل دیگری است برای اشتغال.

بیان دیگر بیان ایشان است در این‌جا که فرموده «البيان بالنسبة الى احد الامرین تام فلا مجرى للبراءة و أما خصوص كل واحد منهما فوجوبه غير معلوم و ینفی بدلیل البراءة و الاستصحاب» خب برائت چه عقلی‌اش چه شرعی‌اش مال جایی است که بیان نباشد، ایشا نمی‌گوید جامع که ما بیان برای آن داریم، اما خصوص این بیان برایش نداریم، خصوص آن بیان برایش نداریم. چون این لا بیان است برائت جاری می‌شود، آن لا بیان است برائت جاری می‌شود اما جامع که بیان برایش داریم، پس برائت از آن جاری نمی‌شود، برائت بر آن جاری نمی‌شود. این هم باز محل اشکال است به این شکل بخواهیم بیان بکنیم. چه بیانی بر جامع داری؟

س: خب این‌ها چی توی ذهنش هست به نظر شما حاج آقا؟

س: همان که ما گفتیم توی ذهن‌شان هست

س: غیر از آن چیزی که عرض شد چی دیگر توی ذهنش هست؟

س: حالا همان که گفتیم توی ذهن‌شان هست، آن مطلوبیت آن ...

ج: مطلوبیت هم حکم شرع نیست، شما می‌گویید ...

س: بله حکم شرع، شما فرمایش‌تان درست است، حکم شرع نیست به آن معنا، ولی به‌هر حال می‌خواهد مولا این را ...

س: نه مطلوبیت هم نداریم، ایشان می‌گوید آقا احدهمای انتزاعی اعم است از حالت فی التعین که فی التعین هم احدهما هست متنها احدهمای معین است، چه حالت تخییریت که احدهمای لا معین است، جامع احدهمای کلیه که معلومه است تمام ...

س: تکلیف به چی هست؟ ...

س: احدهما، احدهما در هر حالت که آن جامع باشد احدهما چه تعیینیه چه تخییریه حرف‌شان این است ...

س: چی هست؟ تکلیف است یا مطلوب؟

س: هان؟

س: معلوم به چی؟ به تکلیفیت یا مطلوبیت؟

س: آقا ادهمایی که مورد تکلیف است ...

س: آره تکلیف نه نه تکلیف اشکال حاج آقا وارد است، مطلوب.

س: آقا اشکال حاج آقا این بود که می گفت ادهما اگر واجب باشد حالت تخییریت است، حالت تعینیت اصلاً لا یجمع مع ادهما اشکال شما مگر این نبود؟ که می فرمایید اگر خصوص واجب باشد لا یجمع مع ادهما. پس نمی توانید بگویید علم اجمالی به ادهما در هر حالتی وجود دارد درست است؟ اشکال شما این بود دیگر، می گفتید ادهما یک طرف علم اجمالی است، جامع علم اجمالی ما نیست، ادهما فقط در طرف تخییریت تأثیر دارد در طرف تعینیت ادهما تأثیر ندارد ...

ج: نه ما این جوری نمی گفتیم ...

س: می گفت تکلیف مولا ...

ج: ببینید می گفتیم شما احتمال می دهید که شارع دوتا حکم تعینی جعل کرده باشد ...

س: که اگر این باشد ادهما نیست دیگر ...

ج: حالا صبر کنید که دوتا حکم تعینی جعل کرده باشد، وقتی دوتا حکم، احتمال این را می دهید فلذا می خواهید برائت از آن جاری کنید. با این که احتمال می دهید دوتا حکم تعین جعل کرده باشد و تکلیفش یا روی این خصوصاً آورده باشد یا روی این خصوصاً آورده باشد چطور می فرمایی می دانی حتماً تکلیف را روی جامع بروده است؟

س: خب همین بیان درست است ...

ج: خب این معنا ندارد ...

س: چرا معنا ندارد آقا؟ اصلاً حرف آقای خوئی همین است، ایشان می گوید ادهما یعنی چی؟ یعنی یک از دو. من یادم است خود حضرتعالی یک زمانی این طور می فرمودید، می فرمودید اگر خصوص انسان هم باشد انسان هم احد الافراد حیوان است، احد الافراد ...

س: ولی تکلیف دیگر نیست

س: من دیگر تکلیف مکلیف را نمی فهمم هرچی شما گفتید درست است. من این را می فهمم اشکال شما را در این حد فهمیدم که می فرمایی وقتی که ما یک طرف دوران مان این است که خصوصها واجب است که خصوص این واجب است یا خصوص این واجب است؟ دیگر ما نمی توانیم بگوییم ادهما واجب است چه در حالت خصوص چه در حالت

ج: یعنی قطع داشته باشیم ادهما واجب است، این را نمی توانیم قطع پیدا کنیم بلکه احتمال می دهیم که اینها خصوصیتها نباشد جامع واجب باشد که می شود تخییری. پس اصلاً دوران امر بین تعیین و تخییر یعنی این.

س: بله اینها همه درست است ولی با فرمایش آقای خوئی قابل جمع است. چون

متسلمانه همین را بخواهیم بگوییم درست است ولی مراد این است که ...

ج: و ما باید تسلب در حق داشته باشیم ...

س: جمود بر عبارت بخواهیم بکنیم همین طور است ولی نه مراد همین است که آن مطلوب است با همان بیانی که قبلاً ...

ج: مطلوب؟ مطلوب چی ...

س: مطلوب مولا هست، این را می خواهد از ما دیگر....

ج: نه، این را نه اتفاقاً آن جا هم غلط است ...

س: جامع را اگر درست ...

ج: جامع نه، آن هم غلط است، اگر خصوص این باشد جامع مطلوب نیست ...

س: چرا

ج: نیست

س: به هر حال دیگر...

ج: آقای عزیز چه مطلوب است یعنی چی؟ نه مصلحت به جامع است نه چیزی به جامع است ...

س: نه نه فرض این است که قدر مشترک باشد با آن یکی دیگر ...

ج: نه آقا ...

س: حرف آقای خوئی هم همین است ...

ج: نه آقای عزیز، عجب است! مطلوب هم نیست. اگر خصوص عتق رقبه مصلحت دارد و غیر او مصلحت ندارد ...

س: حالا همان صلاة و صوم ...

ج: آقای عزیز آخر تعجب آور است واقعاً

س: الان صلاة و صوم جامع دارند یا ندارند ولو انتزاعی؟ درست است؟ ولو انتزاعی صلاة و صوم جامع دارد یا ندارد؟

ج: جامع بین این ها ندارد دیگر ...

س: آقا اگر فرض کردیم ...

ج: آخر مصلحت به جامع نیست

س: اگر فرض کردیم باید بگوییم جامع آن مطلوب است یا نه؟

ج: احتمالش فقط هست ..

س: نه نه، الان هم صوم واجب است هم صلاة، اگر فرض کردید بین این دوتا یک جامعی باشد آن جامع را باید بگویید مطلوب است دیگر، این که دیگر مغرّی از این نیست که؛ اگر فرض کردید، شما دیگر تکلیف را روی آن نبردید، خب الان حرف آقای خوئی درست است یعنی اگر جمود بر عبارتش نکنیم.

ج: نه آقای عزیز، خب

به خدمت شما عرض شود که بنابراین تا حالا این سه بیانی که فرمودند تمام نیست یعنی به عقل ما، و اما آن چیزی که توی دراسات خواندید که این جور بگویم که من یقین دارم نسبت به ترک جامع امنیت ندارم، چون ترک جامع به ترک تمام افراد است و علم اجمالی دارم به این که بالاخره این جا تکلیف هست و اگر شارع بخواهد ترخیص در همه بدهد ترخیص در معصیت قطعیه است. اگر شارع بخواهد هم برائت از این جاری بکند هم برائت از آن جاری بکند هم از جامع جاری بکند ترخیص در معصیت قطعیه می شود. پس نتیجه ی این آن وقت چی می شود؟ نتیجه ی این برعکس آن چیزی که می خواهند بگویند تخییر است می شود. نتیجه اش می شود اشتغال. چون این برائت ها با همدیگر، جریان این برائت ها با یکدیگر تعارض می کنند. اگر از این برائت جاری کنم، از آن برائت جاری کنم از جامع هم برائت جاری کنم خب معنایش ترخیص در معصیت قطعیه است. اللهم الا ان یقال این جوری بگویم، بگویم نه ترخیص در جامع مع الغض از دو ترخیص های دیگر خودش ترخیص در معصیت قطعیه است نه به ضمیمه ی آن ها. فلذاست چون ترخیص در جامع خودش ترخیص در معصیت قطعیه هست، چون اگر گفت می توانی جامع را ترک کنی پس بنابراین برائت شرعیه نسبت به جامع قابل جریان نیست ولو مشکوک است ولی چون مستلزم ترخیص در معصیت قطعیه است فلذاست که در آن جاری نمی شود اما نسبت به خصوصیت این خصوصیت و آن خصوصیت جاری می شود. پس این جوری می گویم، حالا با یک اصلاح و چیزی اگر آن عبارت، حالا ناظر به این مطلب باشد، می گویم آقا ما در این جور موارد ...

س: از عبارت دراسات می فرمودید؟

ج: بله

ما می گویم در این جور موارد ما نسبت به جامع علم نداریم که تکلیف رفته روی جامع، محتمل است، چون احتمال وجوب تخییری را می دهیم، اما جریان برائت از او مستلزم ترخیص در معصیت قطعیه است. چون ترخیص در جامع یعنی شما می توانی تمام افراد را ترک کنی. اما ترخیص از این خصوصیت، ترخیص از آن خصوصیت بلا ترخیص در جامع نه، منجر به، فلذا این دوتا جاری می شوند معارضه هم نمی کنند آن هم اصلاً جاری نمی شود نه چون، چون خودش جوری است که اگر بخواهد جاری بشود نه به ضم به این ها، خودش جوری است که ترخیص در مخالفت قطعیه از آن لازم می آید.

س: یعنی ربطی به مثبتیت ندارد، ذاتاً این جوری است ...

ج: ندارد، ذاتاً این جوری است

پس بنابراین به نظر می آید که دلیل محکم مقام، تقریب و تقریر محکم در مقام و قوی در

مقام این است که این جور تقریر کنیم. این به خدمت شما عرض شود که.... حالا بعد ایشان فرموده است که لجریان البرائة بلامانع، جریان برائت بلامانع از جامع تقریب صحیحش از بین این تقاریب همین تقریب اخیر به نظر می آید هست باید گفت؛ اما این جا مواعی وجود دارد که ایشان فرمودند بلامانع بنای شان بر اختصار بوده دیگر حالا، مواعی متعددی در مقام وجود دارد که درحقیقت آن مواعی همان ادلهی اشتغالیون هست، یعنی کسانی که می گویند در این مقام باید احتیاط کرد و ادلهی آنها درحقیقت مواعی است که در سر این برائت است که حالا ما باید حالا آنها را ذکر کنیم ببینیم آن مواعی واقعاً مانعیت دارند یا ندارند که یکی اش همین استصحاب است که شما بعد از این که یکی را انجام دادی شک می کنی، چون می دانستی آن هم تکلیف روی آن بوده که، آیا آن تکلیف ساقط شد یا نه؟ استصحاب بقاء تکلیف می کنیم چون فرض بحث این بود می دانم این تکلیف دارد، می دانم این فی الجمله این هم تکلیف دارد، فی الجمله این هم تکلیف، خب این را انجام دادم حالا آن تکلیفش ساقط شد؟ شک می کنم، استصحاب بقاء تکلیفش را می کنم، این را چی جواب باید داد؟ این یکی از مواعی. یکی از مواعی دیگر فرمایش آقای نائینی است که در اجود التقریرات است که ایشان با یک مقدمه ای که این مقدمه هم مقدمه ی مفیدی هست خودش حالا، ولو جای اصلی اش بحث تصویر واجب تخییری است اما این جا ایشان فرموده ان شاء الله فردا هم راجع به استصحاب هم راجع به آن بیان محقق نائینی ان شاء الله بحث می کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین